



فهرست مطالب

۲ ..... مقدمه

۲ ..... مقام دوم در بحث واجب نفسی و غیره: (شک در غیره یا نفسی بودن واجب)

۳ ..... مقتضای قاعده در مقام شک بین غیره یا نفسی بودن واجب

۳ ..... الف: مقتضای ادله لفظیه و اطلاق

۳ ..... ب: مقتضای اصل عملی در فقدان ادله لفظیه و اطلاق

۳ ..... مقتضای اطلاق در مسئله چیست؟

۳ ..... انواع اطلاق

۴ ..... الف: اطلاق که نتیجه شمول می دهد

۴ ..... ب: اطلاق که نتیجه اش تنها تعیین یک قسم خاص است

۵ ..... نظر مرحوم صاحب کفایه در مقام شک بین غیره یا نفسی بودن واجب

۵ ..... نظر مرحوم شیخ انصاری در مقام شک بین غیره یا نفسی بودن واجب

۶ ..... خلاصه کلام مرحوم شیخ انصاری



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

تقسیم واجب به نفسی و غیره، پنجمین تقسیم در مبحث واجب است که بحثی مبسوط پیرامون آن ارائه دادیم و نظریه‌ای مطرح نمودیم که با توجه به مبدعیت مطلب، قابلیت کاوش بیشتر در ابعاد و زوایای آن وجود دارد؛ اما در حد طرح بحث، مکفی است. این مقام اول بود که در بحث واجب نفسی و غیره عنوان نمودیم.

## مقام دوم در بحث واجب نفسی و غیره: (شک در غیره یا نفسی بودن واجب)

مقام دوم این است که در صورت شک بین واجب نفسی یا غیره، چه باید کرد؟ گاهی روشن است امری به نحو وجوب نفسی است، مانند: إقم الصلوة، صوموا. این اوامر کاملاً روشن است که اوامر نفسیه است. گاهی نیز، به جهت تصریح یا قرینه، علم پیدا می‌کنیم که واجبی غیره است، مانند وضو برای نماز یا غسل جنابت که قرینه و دلیل داریم که غسل، مقدمه است. البته غسل جنابت دو حیث دارد، هم نفسیت استجابی دارد و هم مقدمیت وجوبی و این، البته باید بحث شود. مواردی نیز مانند غسل اول ماه است که می‌دانیم از مستحبات نفسیه است و جنبه مقدمیتی در آن نیست. اما در مواردی شک داریم که امری که در لسان شارع آمده، امر نفسی است یا غیره؟ آقایان در این جا مثال غسل میت را عنوان نموده‌اند که در مس میت، جای تردید و شک است که آیا غسل از مس میت که خودش عمل نفسی است، تکلیف مستقلی است یا این که صحت صلوة متوقف بر آن است و لذا غیره می‌شود و خودش خطاب مستقلی ندارد؟ این می‌شود شک در نفسیت و غیریت.



## مقتضای قاعده در مقام شک بین غیری یا نفسی بودن واجب

### الف: مقتضای ادله لفظیه و اطلاق

### ب: مقتضای اصل عملی در فقدان ادله لفظیه و اطلاق

سؤال این است که اگر در امری شک کردیم که نفسی است یا غیری، مقتضای قاعده چیست؟ این بحث نیز، به دو شاخه تقسیم می‌شود، یکی این که مقتضای ادله لفظیه و اطلاق چیست؟ و دیگری این که اگر دلیل لفظی و اطلاق تمام نبود، مقتضای اصل عملی چیست؟ این را در محور اول، بحث می‌کنیم. اگر در امری شک در نفسیت و غیریت شد آیا اطلاق، دلیل بر نفسیت دارد یا خیر؟! آیا اطلاقی در اینجا وجود دارد یا نه؟ اگر غسل مس میت غیری شد، خودش استقلال ندارد و نماز متوقف بر آن است. اگر نماز واجب باشد، واجب است و إلا واجب نیست. این تابع ذی‌المقدمه می‌شود، اما اگر مستقل و نفسی شد، خودش با قطع نظر از هر تکلیف دیگر، باید اطاعت شود. این ثمره واضح این مسئله است. در بحث نماز ظهر و عصر نیز بحثی این چنینی وجود دارد. توضیح اینکه: نماز ظهر خودش واجب نفسی مستقل؛ اما در عین حال همزمان یک وجوب غیری هم دارد؛ برای این که نماز عصر، مترتبا علی‌الظهر واجب شده است و لذا بدون امتثال آن، درست نیست. بنابراین، یک تکلیف، تکلیف وجوبی است و یک امر مانند نماز ظهر، متعلق وجوب نفسی و وجوب غیری می‌شود و در عین حال می‌تواند متعلق وجوب نفسی و استحباب باشد. مانند وجوب نفسی و استحباب غیری، مثل غسل جنابت که بنا بر برخی آراء این گونه است.

### مقتضای اطلاق در مسئله چیست؟

عنوان کردیم که بحث اول عبارت از این است که مقتضای اطلاق چیست؟ در اینجا، مشهور از جمله مرحوم صاحب کفایه، می‌فرمایند ما می‌توانیم به اطلاق امر و هیئت امر، تمسک کنیم و با اطلاق، نفسیت را تعیین کنیم. این از مواردی است که در چند جا اطلاق نتیجه‌اش تعیین یک قسم می‌شود.



## الف: اطلاقی که نتیجه شمول می دهد

معمولاً اطلاق دو جور نتیجه می دهد و غالباً نتیجه اطلاق، شمول حکم نسبت به چند قید است و غالباً شمول دارد. مانند آن که مولی امر به اکرام عالم نموده است، حال، عادل باشد یا فاسق، فیزیکیان باشد و یا فیلسوف، اصالة الإطلاق می گوید همه اینها شمول دارند. اطلاق به طور غالب، نتیجه اش شمول است و به تعمیم حکم به همه اقسام و فروع منجر می شود.

## ب: اطلاقی که نتیجه اش تنها تعیین یک قسم خاص است

اما اطلاقی در برخی از تقسیمات داریم که نتیجه اش، شمول نیست و نمی تواند شمول باشد؛ بلکه تعیین یک قسم خاص است. مانند تقسیم واجب به نفسی و غیری، تقسیم واجب به مولوی و ارشادی، تقسیم واجب به عینی و کفائی، تقسیم واجب به تعیینی و تخییری و ... در اینجا نیز می گوئیم واجب به تعیینی و تخییری تقسیم می شود، این تقسیمات نمی تواند دو طرف را تعمیم دهد؛ یک چیز که در آن واحد نمی تواند هم تعیینی باشد و هم تخییری و اصلاً اطلاقی که نتیجه شمول داشته باشد در اینجا متصور نیست. سؤال: آیا اطلاق می تواند یک قسم را تعیین کند؟ جواب: بله! محققین و مشهور اصولیین می گویند اطلاق می تواند یک قسم را تعیین کند. الآن هم نظر مشهور همین است. می گویند در صورت شک بین اینکه واجب عینی است یا کفائی؟ اطلاقش، عینیت آن را اقتضا دارد. در صورت شک بین تخییری یا تعیینی بودن واجب، اطلاقش تعیینی بودن را اقتضا می کند. مثال واضحش، این است که مکلف می داند که نماز جمعه برایش واجب است منتهی، شک دارد که بر اساس دلیل صل یوم الجمعة رکعتین، این امر تعیینی است یا این که رکعات اربعه است؟ اطلاق این را بر تعیینی حمل می کند چون گفته است صل یوم الجمعة رکعتین و چیز دیگری نگفته است. اگر تخییری بود باید می گفت او اربعه رکعات. اطلاق تعیینی را می گوید. یا در عینی و کفائی که می گوید این کار را انجام ده، نمی دانم آیا این کار را اگر دیگری انجام دهد از من ساقط می شود یا نه؟ اطلاق می گوید، باید این کار را انجام دهی، سواء أتی به شخص آخر او لم یأت به. این از نکات جالب محاورات و دستگاه الفاظ است که اطلاق گاهی نتیجه شمول و عموم را نسبت به اقسام در یک تقسیم می دهد کما هو الغالب. اما نوع دوم اطلاق، در تقسیمات واجب به طور خاص و تقسیمات حکم است که شمول اصلاً معنی ندارد؛ بلکه اطلاق، یک قسم را تعیین می کند. رازش هم این است که قسم دوم، یک قید اضافه ای دارد ولذا اطلاقش حمل بر یک قسمی می شود که کم مؤنه تر و کم قیدتر است. منظور از اطلاق اصولی که بر مقدمات حکمت مبتنی است؛ یعنی مولی در مقام بیان است و قید را می توانست؛ اما نیآورده است؛ پس آن قید را نمی خواهد و این که قید را نمی خواهد یک وقت نتیجه اش شمول می شود و یک وقت هم نتیجه اش این قسم



کم قیدتر است. در غالب تقسیمات حکم، اطلاق از نوع دوم است. این دو نوع اطلاق و نتیجه اطلاق است که عرض نمودیم.

### نظر مرحوم صاحب کفایه در مقام شک بین غیری یا نفسی بودن واجب

مرحوم صاحب کفایه و بسیاری از محققین فرموده‌اند، واجب نفسی و غیری این طور هستند. واجب نفسی یعنی این که خودش را بیاورد؛ حال می‌خواهد چیز دیگری واجب باشد یا نباشد! واجب غیری معنایش این است که مولی می‌فرماید که این را بیاور، در صورتی که چیز دیگری بر عهده‌ات باشد. واجب غیری قید داشته و مثل واجب کفائی و تخییری، دارای یک قید اضافه و شرط است؛ ولی واجب نفسی خودش را می‌گوید و کاری به چیز دیگری ندارد. حال می‌خواهد چیز دیگری واجب باشد یا نباشد. لذا در مقام شک در نفسی و غیری بودن، حمل بر نفسی می‌شود. واجب غیری و واجب نفسی درست است که در یک تقسیم در عرض یکدیگر هستند؛ اما این تقسیم، مثل تقسیم واجب عینی و کفایی است که یکی کم قیدتر است و لذا در مقام شک حمل بر نفسی می‌شود.

### نظر مرحوم شیخ انصاری در مقام شک بین غیری یا نفسی بودن واجب

در نقطه مقابل این فرمایش، نظر مرحوم شیخ است که می‌فرمایند: اطلاق در این جا تام نیست و با اطلاق نمی‌توان گفت، واجب نفسی است. چرا؟ برای این که نظر مرحوم شیخ که قائل به نظر دوم؛ یعنی عدم تمامیت اطلاق است، مبتنی بر بحث بنیادی‌تری در اصول است و آن، مسئله وضع حروف است که در کفایه و اصول مطرح است. آن مبحث، عبارت از این است که آیا وضع حروف، مثل اسماء است یا متفاوت از آن است؟ وقتی می‌گوییم زید، بکر و انسان؛ یعنی، عناوین عامه اسمی، در اینها، همه می‌گویند وضع عام و موضوع له عام است؛ یعنی یک عنوان کلی تصویر می‌شود و لفظ برای آن وضع می‌شود و در جزئیات هم همان لفظ استفاده می‌شود. وقتی می‌خواهد انسان را وضع کند، صورت انسانیت را تصویر می‌کند و بعد، این لفظ را برای آن کلی قرار می‌دهد و وضع عام، موضوع له عام می‌شود. بله! انسان در مقام کاربرد به عنوان مصداق به کار می‌رود؛ ولی وضع و موضوع له آن عام است؛ یعنی به جای کلمه متصور بگذارید، متصور در مقام وضع که از ناحیه واضع عام است. موضوع له آن هم عام است. عام را تصور می‌کند و وضع می‌کند. برای تصویر دقیق موضوع، به جای وضع، متصور بگذارید، وضع عام است یعنی در مقام وضع، واضع مفهوم عام را می‌گیرد. موضوع له هم تصور می‌کند و کلمه را هم برای خود آن وضع می‌کند. این در اسماء و مفاهیم استقلالی است؛ اما در مفاهیم ربطی و مفاهیم حرفیه مشهور که شیخ هم از آنها است می‌گویند: این جا وضع عام و موضوع له عام



نیست؛ بلکه وضع عام و موضوع له خاص است. وقتی «فی» را می‌خواهید وضع کنید، «فی» که معنایش ظرفیت مطلق نیست، انسان همان مفهوم کلی انسان است ولی «فی» وقتی می‌خواهد وضع کند، وضعش عام است؛ یعنی ظرفیت را تصور می‌کند؛ اما موضوع له آن، ظرفیت نیست و لذا نمی‌توان به جای کلمه ظرفیت، «فی» به کار ببریم. موضوع له آن، تک تک ظرفیت‌های خارجی است که برای حصر کردن آن بی‌نهایت است و با یک مفهوم کلی به آن اشاره می‌کند. موضوع له انسان، زید و بکر، نیست؛ بلکه خود مفهوم انسان است؛ ولی در این جا موضوع له، متصورش، مفهوم ظرفیت است؛ اما موضوع له آن ظرفیتی است که می‌گوییم، این تسبیح این جاست و آن شما هستید که در اتاق نشستید. این ظرفیت‌های متعین جزئی، بی‌نهایت موضوع له هستند. شاهد این مطلب، این است که نمی‌توان کلمه ظرفیت را به جای «فی»، به کار برد؛ پس معلوم می‌شود که ظرفیت موضوع له نیست. آن ظرفیت به حمل شایع، حقیقی جزئی خارجی حقیقی موضوع له است که در اصول فقه و کفایه بحث شده است. این از بحث‌های ظریف است که علمای اصول مطرح کرده‌اند و در فلسفه تحلیل زبانی و غربی به این نکته در دوره متأخر توجه شده است. هیئات هم ملحق به حروف هستند. هیئت امر مثل إضرب؛ یک ماده دارد و ضرب وضعش عام و موضوع له آن عام است؛ اما إضرب، هیئت بعنی آن، ملحق به حروف است. وضع عام، موضوع له خاص است. هیئت امر، برای مفهوم اسمی امر، وضع نشده است؛ بلکه برای هر امری که از امری صادر می‌شود وضع شده است. موضوع له خصوص آن مصادیق و موارد به حمل شایع است.

مرحوم شیخ نیز، مانند غالب محققین و اصولیین در دوره متأخر، قائل به این هستند که وضع عام و موضوع له خاص است و این که هیئت امر و هیئات نیز، ملحق به حروف هستند. لازمه این دو نظر آن است که بگوییم، هیئت امر مثل معانی حرفیه، موضوع له آن، جزئی حقیقی خارجی است. کبری نیز، اطلاق و شمول در مفاهیم کلیه است. در معانی جزئی و شخصی، اطلاق وجود ندارد و نمی‌توان گفت، این شخص، نسبت به آن شخص مطلق است. اطلاق در مورد مفاهیم کلیه است و إلاً در مفاهیم جزئی و حقیقی خاص، نمی‌توان قائل به اطلاق شد. أَلشئُ ما لم یتشخَّصْ لم یوجد. وقتی از هر جهت وجود پیدا کرد، متشخص و متقیّد است و نمی‌توان مطلقش ساخت.

## خلاصه کلام مرحوم شیخ انصاری

شیخ می‌فرماید:

۱- هیئت امر ملحق به معانی حرفیه است.

۲- در معانی حرفیه، وضع عام، موضوع له خاص است.



۳- جایی که موضوع له، جزئی حقیقی خاص باشد، قابل اطلاق نیست.  
نتیجه این است که با اطلاق نمی توان تعیین نفسیت نمود.